

نشریه ادب و زبان  
دانشکده ادبیات و علوم انسانی  
دانشگاه شهید باهنر کرمان  
سال ۲۰، شماره ۴۱، بهار و تابستان ۱۳۹۶

بررسی تقابل سنت (اسطوره، دین و تاریخ باستان) و مدرنیسم در اندیشه و آثار  
ملک الشعراى بهار  
(علمی - پژوهشی)\*

دکتر علی آزادمنش<sup>۱</sup>

چکیده

از میان شاعران عصر مشروطیت کم تر شاعری را مانند ملک الشعراى بهار می توان سراغ داشت که مضامین و درون مایه های شعر او، ترکیبی از دو جنبه کهنه و نو باشد. بهار از واپسین شاعران قصیده پرداز، سنت گرا و نامدار ایران است که ابعاد شخصیتش چندگانه است. او علاوه بر اینکه سیاست مداری مجرب و نامی است، شاعری آزادی خواه و متجدد نیز هست. وی به تاریخ و گذشته ایران با مباحث می نگرد و همواره بدان می بالد. کم تر شعری در دیوان بهار می توان دید که در آن، تلمیح یا اشاره ای به اسطوره های کهن و داستان های تاریخی نباشد. از سوی دیگر، بهار شاعری معتدل و سیاست مداری مدرن است که عمیقاً ظهور و ضرورت مدرنیسم را درک کرده و از پیشگامان و مدافعان اصلاح و تجدید در جامعه عصر خود است.

از این روی مقاله می کوشد تا بر پایه رویکردهای سه گانه اسطوره، دین و تاریخ از یک سو و مدرنیسم از دیگر سو، شیوه ها و ابعاد نگاه این دو رویکرد متقابل را در اندیشه و آثار بهار که خود هرگز در گذشته و اساطیر متوقف نگردیده و اهمیت تجدید را نیز به درستی درک و تجربه نموده است، بررسی نماید.

**واژه های کلیدی:** اسطوره، تجدید، سنت، مدرنیسم، ملک الشعراى بهار.

<sup>۱</sup> تاریخ پذیرش نهایی مقاله: ۱۳۹۴/۰۷/۲۶

<sup>۲</sup> تاریخ ارسال مقاله: ۱۳۹۴/۰۱/۱۸

## ۱- مقدمه

ملک الشعراء بهار (۱۳۳۰-۱۲۶۵ شمسی) که از شاعران میانه مشروطیت به این سو به شمار می‌رود، از مهم‌ترین سراینده‌گان نیمه نخست قرن بیستم ایران است که اسلوب هنری او ترکیبی از اسلوب‌های کهن و ایده‌های نو بوده و در میان هم‌قطاران خود، از جایگاه ممتازی در میدان شعر و سیاست برخوردار است. اقلیم اندیشه و شعر بهار بسی گسترده است و مضامین و موضوعات متنوعی را در اشعار و آثار او می‌توان ملاحظه کرد. به دیگر سخن، بسیاری از رویدادهای سیاسی و تحولات اجتماعی دوران انقلاب مشروطه، در خلال اشعار و دیگر آثار تحقیقاتی بهار قابل دریافت است. قصاید او عمدتاً متأثر از اتفاقات جاری جامعه ایران در فاصله سال‌های پس از مشروطه و دوران پهلوی اول است که شاعر خود یکی از گنشگران بالفعل سیاسی این دوره است و رویکرد اعتراضی و انتقادی او صبغه‌ای خاص به شعر او بخشیده است.

«آفاق شعر بهار دارای تنوع موضوع و تکثر اندیشه است و دیوان او را، متنوع‌ترین دیوان شعر فارسی در عصر مشروطیت برشمرده اند» (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۰: ۳۸۴). بهار شاعری است چند وجهی با نگاهی انسانی که مهمترین مرکز شخصیت او را سیاست و اخلاق تشکیل می‌دهد. او مآلاً شاعری است سیاسی که سودای آزادی و قانون و دغدغه‌های اجتماعی و اصلاح طلبانه، همه عمر ذهن و ضمیر او را رها نکرد و از این روی می‌توان او را ادیبی به تمام معنا سیاست مدار دانست که جنبه سیاسی شخصیت او بر سایر وجوه اجتماعی و هنری زندگی اش غالب است، تا آنجا که یکی از صاحب نظران در نقد اندیشه اش می‌گوید: «شغل او و حرفه او شاعری نیست، سیاست است» (زرین کوب، ۱۳۷۰: ۳۸۲). اما این سیاست مدار ادیب، که بیش از دو-سوم عمر خود را در میدان سیاست و تلاطم بی پایان آن که بنا به اظهار خودش به خلاف روح شاعرانه و نقیض حالات طبیعی و شخصیت واقعی او بود (بهار، ۱۳۷۱: ج ۱، دیباچه، یب) گذرانید، هیچ گاه از مدار ادب و تاریخ و فرهنگ جدا نبود و دستگاه شعر همواره یکی از نیرومندترین ابزارهای واکنش انتقادی او به بی عدالتی‌ها و ناملايمات موجود جامعه به شمار می‌آمد. حجم عظیم شبکه

لغات و دایره بزرگ تعبیرات و اشارات اساطیری و داستان‌های کهن موجود در بطن اشعار و آثار او، نشان می‌دهد که بهار احاطه شگرفی بر تاریخ و اساطیر و ادیان دارد و سرچشمه‌های فکر و اندیشه‌اش مغلوب سطر و صفحه سرگذشت پُر نشیب و فراز نیاکان و پیشینیان است.

به عقیده برخی از صاحب‌نظران، ملک‌الشعراى بهار «ذاتاً شاعر، زاده شده بود و در عین حال در اوان کودکی رغبتی به تحصیل علم و فراگرفتن دانش‌های عصر نشان نمی‌داد» (محبوب، ۱۳۷۸: ۱۹۴). ساحات زندگی و سیر اندیشه بهار مطابق اشعار او، آن‌چنان که در دیوانش تنظیم گردیده، به سه دوره متمایز قابل ترسیم است. در دوره نخست، یعنی تا اواسط دهه سوم زندگی که وی مقیم خراسان است، روح دیانت و آفاق الهیاتی بر سپهر شعر و شعور او حاکم است. در دوره دوم، بهار سراسر درگیر سیاست و ایده‌های آزادی‌خواهانه و آرمان‌های اصلاح‌طلبانه خود است. اما در دوره سوم می‌بینیم که بهار به تدریج از دنیای سیاست فاصله می‌گیرد و به قطب تعلیم و تحقیق و تألیف که پیش از این به تعلیق افتاده بود، پای می‌گذارد و در فرصت کوتاه باقی مانده در واپسین دهه زندگی، ضمن دوری از فضای سیاست و منصب‌صدارت، به پژوهش‌های علمی و امور تحقیقاتی خود سر و سامان می‌دهد. منظومه فکری بهار با همه وسعت و گستردگی آن، در چشم‌اندازی کلی دارای دو ساحت کهنه و نو است. رشته‌های افکار بهار از یک سو، ریشه در گذشته ایران دارد و با تار و پود سنن بافته شده است؛ از دیگر سو، بهار انسانی است مدرن و آشنا با واقعیات عصر خود که در پیوند با سیاست و ملزومات آن، همه مظاهر مدرنیسم را به خوبی درک کرده و می‌کوشد که پلی بزند بین دنیای قدیم و جدید تا شکاف دو سوی گذشته و اکنون، چندان به چشم نیاید. به باور برخی از منتقدان «شعر بهار محصول لحظه‌های بی‌تابی و ناهشیاری و بی‌خویشتنی نیست تا تصویرها و تصورات محض شاعرانه را منعکس کند. شعر بهار، شعر شعار و شعور و بیداری است، بی‌آنکه زبان شعر او خصلت شاعرانگی را فرو گذارد و مانند برخی از معاصرانش به زبان روزنامه‌گی و زبان عوام تنزل کند» (پارسی نژاد، ۱۳۸۵: ۴۸۶).

### ۱-۱- بیان مسئله

اسطوره و مدرنیته دو سوی متضاد از دو جهان ناهمگن هستند که هر یک بر پایه باورهای متفاوت و به لحاظ زمان و مکان در فاصله‌ای دور از هم، شکل گرفته و به لحاظ تاریخی نیز هیچ‌گونه تقارنی با هم ندارند. اسطوره نگرشی است مبتنی بر زمان‌های دور، در حالی که مدرنیته نزدیک‌ترین پیوند را با زمان حال و واپسین رویدادهای عصر حاضر دارد. روشن است که شاعران کلاسیک سده‌های دور به مقتضای زمان، در کی از مدرنیته که محصول قرون متأخر است، نداشته‌اند و تنها در آثار شاعران سده گذشته می‌توان نشانه‌هایی از ظهور پدیده مدرنیسم را ملاحظه کرد. جلوه‌های مدرنیسم در آثار شاعران عصر مشروطه به این سو پیداست، اما تجمع عناصر اسطوره و مدرنیته یا تجلّد در اشعار همه شاعران این دوره، پدیده‌ای نادر و کم اتفاق است. از میان شاعران سنت‌گرای این دوره، ملک‌الشعرای بهار از مهم‌ترین سرایندگانی است که بیش‌ترین نمود اسطوره و مدرنیسم را در اشعار و آثار او می‌توان ملاحظه کرد. شعر او از یک سو، دارای اشارات تاریخی و اساطیری فراوان است و از سوی دیگر، به شدت متأثر از پیدایش مدرنیته و پیامدهای آن است و نشانه‌های تجلّدخواهی در اندیشه و آثار او کم نیست. از این روی این مقاله در جستجوی پاسخ به این پرسش است که رویکردهای دوگانه سنت (اسطوره، دین و تاریخ) و تجلّدخواهی در افکار و آثار بهار، ریشه در چه عواملی دارد؟

### ۱-۲- پیشینه تحقیق

بهار از شاعرانی است که آثار و اشعارش همواره مرکز توجه منتقدان و پژوهشگران معاصر بوده و نقش و تأثیر او در عصر مشروطه و نیمه نخست حکومت پهلوی، پررنگ است. درباره اندیشه و اشعار بهار تاکنون کتاب‌ها و مقاله‌های متعددی نوشته شده است و بخش قابل توجهی از این مقاله‌ها و یادداشت‌ها عمدتاً جانب سیاسی شخصیت او را مورد نقد و بررسی قرار داده و نقش سیاسی او را در دوره‌های مذکور مهم دیده‌اند. اما شعر و شخصیت ادبی بهار نیز اغلب محل بحث و بررسی منتقدان و صاحب‌نظران بوده است و مقاله‌ها و کتابهای معدودی درباره زندگی و شعر او تاکنون منتشر شده است، از آن جمله

مقاله «بهار ستایشگر آزادی» از عبدالحسین زرین کوب، یکی از مهم‌ترین مقالات مؤثر و مفید در این زمینه است که به زندگی و آثار او از زوایای مختلف نگریسته است. کتاب «ارج‌نامه بهار» به کوشش علی میرانصاری نیز مشتمل بر مقالات و اطلاعات سودمندی در زمینه زندگی و آثار بهار است. نیز کتاب «بهار» از سپانلو حاوی نقد و تحلیل‌های مفیدی پیرامون سیر تلخ و شیرین زندگی بهار است. کتاب «یا مرگ یا تجدد» از آجودانی نیز متشکل از چندین مقاله است که اشارات مکرر به تأثیر و نقش بهار در جریانات ادبی مشروطه به این سو دارد و مؤلف در اهمیت بهار در دوران فعالیت ادبی و سیاسی او نکات سودمندی را به قلم آورده است. با این همه، کتاب یا مقاله‌ای که رویکردهای اسطوره‌ای و مدرنیسم بهار و احیاناً دیگر شاعران این دوره را مورد بررسی قرار داده باشد، مشاهده نشد و از این روی این مقاله می‌کوشد تا رویکردهای دوگانه اسطوره و مدرنیسم در اشعار و افکار بهار را بر پایه مستندات نشان بدهد.

### ۱-۳- ضرورت و اهمیت تحقیق

تقابل سنت و مدرنیسم در سده اخیر یکی از مباحث جدی در ادبیات ایران بوده است و بسیاری از نویسندگان و شاعران، اهمیت ظهور مدرنیسم را در امتداد ساختار سنتی جامعه درک کرده و ضرورت چگونگی رویارویی با آن را یادآور شده‌اند.

ملک الشعراء بهار از شاعران و چهره‌های برجسته در ادبیات و شعر ایران در قرن بیستم است که آثار و اشعار او دارای جنبه‌های متفاوتی است. او در آستانه ظهور جریان تازه موسوم به «شعر نو» که از مصادیق مسلم مدرنیسم بوده، با رویکردی سنتی کوشید تا قالب کهن قصیده را که از قرن هفتم هجری آرام آرام تبدیل به قالبی کم‌رنگ شده بود، برای تبیین اهداف و اغراض خود به کار گیرد و حرف‌ها و نظرات خود را بر این نوع ادبی اظهار نماید. بهار که خود سیاست‌مداری آشنا با مدرنیسم بود، در عین آگاهی و اشراف بر ادبیات کلاسیک ایران، ظهور مدرنیسم را به درستی دریافت و تعامل با آن را نیز اجتناب ناپذیر می‌پنداشت. از این روی بررسی شیوه‌های رویارویی بهار با پدیده‌های سنت که در ذهن و

زبان وی ریشه عمیق داشت با ماهیت مدرنیسم از نگاه این مقاله دارای اهمیت قابل توجهی بوده و ضرورت کاوش در این موضوع، مبنای شکل‌گیری این مقاله گردیده است.

## ۲- بحث

### ۲-۱- تأملی در اسطوره

الیاده در تعریف اسطوره می‌گوید: «اسطوره نقل‌کننده سرگذشتی قدسی و مینوی است، راوی واقعه‌ای است که در آن زمان اولین، زمان شگرف، بدایت همه چیز رخ داده است. به بیان دیگر اسطوره حکایت می‌کند که چگونه به برکت کارهایمان، موجودات مافوق طبیعی، چه کلّ واقعیت (کیهان) یا فقط جزئی از واقعیت (نوع نباتی خاص، سلوکی و کردارهای انسانی...) پا به عرصه وجود نهاده است. بنابراین اسطوره همیشه متضمن روایت یک خلقت است، یعنی می‌گوید چگونه چیزی پدید آمده، موجود شده و هستی خود را آغاز کرده است. اسطوره فقط از چیزی که واقعاً روی داده و به تمامیت پدیدار گشته سخن می‌گوید» (۱۳۸۶: ۳۶).

بنابراین اگر بپذیریم که اسطوره به زمان ذهنی یا دنیای ماورای زمان تعلق دارد، آنگاه زمان عینی هم که عرصه نمایش و جریان واقعیت‌های تاریخ است، گاه موجب پیدایش اسطوره تازه و یا تسلیم جاذبه اسطوره کهنه می‌شود. بدیهی است که تعیین مرز اسطوره و تاریخ دشوار و حتی ناممکن است و با هیچ رمل و اسطرلاب و یا تکنولوژی مدرنی هم نمی‌توانیم سرحدات آن را مشخص نماییم. تنها می‌توان گفت که اسطوره اغلب مقدم بر تاریخ است و مربوط به دورانی است که در آن ماهیت زمان روشن نیست و به تعبیر دیگر مربوط به ماورای زمان است، از این روی به دشواری می‌توان بین اسطوره و تاریخ و مرزهای آن داوری کرد. اسطوره معمولاً «قصه گونه‌ای است که طی توالی نسل‌های انسانی در افواه نقل می‌شود، منشأ پدیده‌های طبیعت و همچنین آیین‌ها و عقاید موروث را به نحوی غالباً ساده‌لوحانه تبیین می‌کند، دخالت قوای مافوق طبیعت را در امور طبیعی و انسانی، همراه با اسباب پیدایش دگرگونی‌هایی که بر اثر این دخالت‌ها در احوال عالم حاصل می‌آید، به بیان می‌آورد» (زرین کوب، ۱۳۶۹: ۴۰۴).

چنین به نظر می‌رسد که اسطوره از سرچشمه خیال منبعث است و عنصر تخیل مهم‌ترین رکن پیدایش اسطوره است، به بیانی دیگر، «اسطوره، توصیف و روایت‌های خیالی باورهای مقدس آیینی شده جماعت‌های ابتدایی است، در باره جهان طبیعی و رویدادهای واقعی و ناشی از تلاش وی برای سامان دادن رابطه خود و جهان. موضوع اسطوره رویدادهای خارق‌العاده‌ای است حاوی کردار خدایان و یا نیروهای شخصیت‌پردازی شده فوق بشری در زمان ازلی» (قاضی مرادی، ۱۳۹۰: ۲۰۹).

معتقدان به اسطوره هرگز خیالی بودن رویدادها و باورهای اسطوره‌ای را مانعی برای تحقق باورهایشان ندانسته‌اند و به کارآمدی اسطوره در ساماندهی رابطه‌شان با جهان اعتقاد کامل دارند. چراکه «تخیل آدمی در پی جبران ضعف و یا نقص‌های زندگی خویش، واقعیت تلخ را گاه در اساطیر بازگونه می‌کند. بسیاری از فضیلت‌هایی که به خدایان و قهرمانان منسوب می‌شود، یا ارزش‌هایی که از اسطوره طلب می‌شود، همان‌هایی است که انسان در زندگی واقعی با فقدان آنها روبه‌روست. اسطوره با واقعیت‌های معین و تجربی مرتبط است، اما این ارتباط صرفاً بازنمایی واقعیت‌ها نیست؛ بلکه از نوع روابط دیالکتیک است و نهادهای توصیف شده در اساطیر، می‌تواند مخالف و ضد نهادهای واقعی و موجود نیز باشد. این امر در حقیقت همواره در حالتی صادق است که اسطوره بکوشد حقیقتی منفی را بیان کند» (مختاری، ۱۳۷۹: ۳۵).

در نگاهی دیگر برخی از صاحب‌نظران اسطوره را در برگیرنده باورهای مقدس انسان در مرحله خاصی از تطورات اجتماعی دانسته و بر این باورند که «اساطیر حتی در ساده‌ترین سطوح خود انباشته از روایاتی است معمولاً مقدس درباره خدایان، موجوداتی فوق بشری و وقایع شگفت‌آوری که در زمان‌های آغازین، با کیفیاتی متفاوت با کیفیات زمان عادی ما، رخ داده و به خلق جهان و اداره آن انجامیده است، یا در دوران‌های دور دست آینده رخ خواهد داد. بدین گونه، زمان آغازین و زمان پسین دو عصر اساطیری ویژه‌اند و نیز رخدادهای پس از مرگ و سرنوشت انسان از آن پس می‌تواند در کنار این دو مبحث اساطیری قرار گیرد» (بهار، ۱۳۸۹: ۳۷۱).

## ۲-۲- بهار در فاصله اسطوره، دین و تاریخ

بدیهی است که اشعار بهار در پیوند با سنت دارای سه رویکرد اسطوره‌ای، دینی و تاریخی است. خاستگاه نخست بهار در فضایی دینی است و از این روی توجّه او به آیین‌ها و الگوهای دینی در سال‌های جوانی و میان‌سالی بیش‌تر است و قصاید بسیاری در ستایش امامان معصوم و شخصیت‌های دینی دارد. گذشته و تاریخ باستان نیز در دیگر اقالیم توجّه و علاقه بهار است که مقدار قابل توجهی از سروده‌های او متأثر از این روزگاران است.

تردید نیست که آثار بهار به‌ویژه اشعار او، یکی از غنی‌ترین پشتوانه‌ها و ذخایر اشارات اساطیری و تاریخی در سده اخیر است. عنصر غالب سروده‌های وی در جوانی، روح دین و بارقه‌های ایمانی توأمان با اشارات آیینی و مذهبی با صبغه‌ای از لطافت و اعتدال است. با وجود این، نشانه‌های عشق و علاقه به سنن و سرگذشت نیاکان و مآثر و موارد پیشینیان در چکامه‌های دوران جوانی او بسیار است و اسطوره‌های کهن و رویدادهای دوران باستان از همان آغاز در شعر او از جلوه و جلال ویژه‌ای برخوردار بود. او «از تاریخ ایران مایه‌ها اندوخته بود و از سرِ وطن دوستی به آن عشق می‌ورزید و در آثار خود نیز از فراز و نشیب سرگذشت ملت خویش بسیار سخن گفته‌است» (یوسفی، ۱۳۷۸: ۴۵۳). به عبارتی دیگر، «عشق به ایران کهن، عشق به تاریخ ایران، در سراسر دیوان بهار به چشم می‌خورد. این تاریخ گذشته ایران در نظر او آینه حکمت و عبرت است. بهار در قصاید مکرر از مفاخر گذشتگان یاد می‌کند. وقتی از فرمانروایان گذشته سخن می‌گوید، لحن او شور و هیجان تمام دارد. این شیفتگی به گذشته، شیفتگی به پهلوانان و سرداران قدیم ایران، در کلام او همه جا هست. همین عشق به تاریخ ایران است که او را وامی‌دارد تا عمر خویش را در کار تحقیق تاریخ و ادب و زبان گذشته ایران مصروف بدارد و مخصوصاً در شاهنامه غور و تأمل بنماید (زرین کوب، ۱۳۷۰: ۳۸۰).

همچنین علاقه به میراث کهن را حتی در خلال نخستین تجربه‌های شعری و مراثی و مدیحه‌های مذهبی او نیز می‌توان دید. بهار از همان روزگار نوجوانی و جوانی که در رکاب پدر و دیگر دوستان شاعر او در محافل مذهبی و نشست‌های جامعه ادبی خراسان



شرکت می‌کرد، شیوهٔ قدما را اختیار نمود و گویی به تأسی از همان کانون‌های ادبی که عمدتاً به سنت‌ها وفادار بوده‌اند، اسلوب هنری کهن را برگزید و همواره از الگوهای سنتی پیروی کرده و به لحاظ فرم (Form) تا پایان زندگی چندان تغییری در صورت و ظاهر کلام خود ایجاد نکرده است.

چنان‌که پیشتر اشاره شد، مدایح و مراثی مذهبی بهار که آن هم اغلب حاصل ثلث نخست زندگی و سال‌های اقامت او در وطن مألوفش، یعنی خراسان است، اگرچه عمدتاً در مدح و منقبت حضرت رسول (ص) و ائمهٔ معصوم (ع) و یا تعظیم و تکریم اعیاد و مناسبات مذهبی و آیینی است، اما حتی این مراثی هم از بینش‌های اساطیری و عناصر حماسی و اشارات تاریخی عاری نیستند. او با همهٔ زوایای پیچیدهٔ تاریخ کهن ایران آشنا و مأنوس است و سلول‌های ذهنش با بن‌مایه‌های اساطیری و داستان‌های باستانی پیوند ازلی و ابدی خورده است. چنان‌که در قصیده‌ای در مدح حضرت ختمی مرتبت (ص) که از نخستین تجربه‌های جوانی اوست، می‌گوید:

شیطان به صلب آدم گر نور او بدید      چندین چرا نمود ز یک سجده اجتناب  
بر بادپا برآمد و زی میزبان شتافت      جبریل هم عنانش و میکال هم رکاب  
(بهار، ۱۳۹۰: ۳۰)

روشن است که هر یک از تعابیر شیطان، آدم، جبریل و میکال (میکائیل) در ابیات مذکور از ارکان اساطیر و داستان‌های دوران اسلامی است. توصیف و تصویرهای بهار اغلب برگرفته از داستان‌های متن تاریخ است.

ذهن بهار علاوه بر تمایل به تاریخ و به ویژه تاریخ باستان، اسطوره محور و حماسه پرور است. بهار گویی ذاتاً باستان‌گرا (Archaism) و اسطوره‌پرداز است. او که دانش آموختهٔ مکاتب سنتی و روایی است با مطالعات ژرف و باریک خود در لابلای متون کهن، مجموعهٔ مفصلی از اساطیر و داستان‌های باستان و تاریخ ادیان را در ضمن اشعارش آورده و با ذهن وقاد و نگاه دقیق بسیاری از اشارات و داستان‌ها را در قالب تلمیح و در خلال قصاید خود به کار برده است. زبان او نیز متأثر از همین نگاه‌های باستان‌گرا و تاریخی

اوست. بهار اسطوره و تاریخ را در پیوند با سیاست و اهداف سیاسی خود به کار می‌گیرد و اغلب می‌کوشد تا با یادآوری رویدادهای تلخ و شیرین گذشته، به حاکمان و دولتمردان وقت، آنان را از سرنوشت مشابه پادشاهان گذشته، آگاه کند. در قصیده «عدل مظفر» که از سروده‌های بیست سالگی بهار در هنگامه انتخابات اولین دوره مجلس شورا است، بینش اساطیری او نمایان است:

بنگر کاین ملک باستانی از آغاز	جایگه عدل و داد بود و نه زیدر
ملک کیومرث بود و کشور جمشید	جای منوچهر بود و بُنگه نوذر
این بود آن کشوری که داد به کاوس	طوق و نگین و سریر و یاره و افسر
طوس سپهد در او فراشته رایت	رستم دستان در او گماشته لشکر

(همان: ۴۹)

بینش اساطیری بهار در اغلب قصاید او سایه افکنده و رگه‌هایی از این بینش به صورت متوالی در تمام آثار منظوم و منثور او قابل دریافت است. در مسمطی که به مناسبت میلاد حضرت ولی عصر (ع) سروده، می‌گوید:

هفت دوزخ ز لَهیبِ غضبش یک لَهَب است	هشت جَنّت ز ریاضِ کمرش یک خَشَب است
نُه فلک را شرف از درگه او مکتسب است	خلقت ذاتش ایجاد جهان را سبب است

او خدا را همه از خلقت گیتی غرض است

ذات او جوهر و باقی همه گیتی عرض است

تا جهان بوده است این نور جهان آرا بود	بود از آن روز که نی آدم و نی حوا بود
او سلیمان بُد و او عیسی و او موسی بود	نوح و یونس را او هم‌ره در دریا بود

(بهار، ۱۳۹۰: ۱۵۳)

روشن است که در مسمط مذکور اصطلاحات و ترکیبات هفت دوزخ، هشت جنت، نه فلک، آدم و حوا، سلیمان، عیسی، موسی، نوح و یونس، همگی تلمیحی است به داستان‌های تاریخی و دینی که در توصیفات بهار نمونه‌های آن را مکرر می‌توان دید و نشان داد. ادیان، اساطیر و تاریخ باستان، مرکز توجه و علاقه بهار در تمام دوران زندگی

اوست، تا جایی که خود می‌گوید: «هزار طرفه ز آثار باستان یابی» (همان: ۲۶۲). بهار روزگار باستان را درخشان‌ترین دوران می‌پندارد و کم‌تر قصیده‌ای را از او می‌توان برشمرد که در آن به گذشته‌های باستانی و اساطیر و ادیان اشاره‌ای نشده باشد.

بهار علاوه بر شیفتگی مفرطی که به ادیان و اساطیر از خود نشان می‌دهد، همزمان از دنیای جدید و الزامات آن نیز غافل نیست. در شعر بهار، وطن و آزادی و قانون که از مهم‌ترین درون‌مایه‌های شعر مشروطیت است (ر.ک: آجودانی، ۱۳۸۲: ۲۱۰)، در پیوند با تاریخ ایران اصلی‌ترین مضامین قصاید او را تشکیل می‌دهد.

### ۲-۳- نمونه‌هایی از اشارات اساطیری، دینی و تاریخی در اشعار بهار

در میان اشعار بهار، حتی تغزّل‌ها و بهاریه‌ها که از درون‌مایه‌های غنایی بیشتری برخوردارند، نیز از عناصر باستانی و اشارات کهن و اسطوره‌ای خالی نیستند، چنان‌که در بهاریه‌ای با مطلع:

رسید موکب نوروز و چشم فتنه غنود      درود باد براین موکب خجسته درود

با رویکرد تشبیهی و تلمیحی نقبی به داستان‌های تاریخی و اساطیری می‌زند و می‌گوید:

(بهار، ۱۳۹۰: ۲۶۰)

صنّیع آزر بینی و حجّت زرتشت      گواه موسی یابی و معجز داود

(همان: ۲۶۲)

بدیهی است که آزر، زرتشت، موسی و معجزه داوود همگی از اشارات اسطوره‌ای و ادیان است. این گونه مصداق‌ها را در نمونه‌های دیگر نیز می‌بینیم:

غریو و هلله ز انبوه مرد و زن برخاست      تو گفتی آن که دمیدند صوراسرافیل

(همان: ۲۶۵)

شاید ار مگری ندانم ولی داند حسود      کاین ندانست آدم و دانست ابلیس لعین

(همان: ۲۶۷)

آن یکی نپتون شد آن دیگر اورانوس آن ژحل و آن دگر بهرام و آن یک تیروآن یک مشتری

(همان: ۲۹۳)

بخواند قصه اسفندیار رویین تن که در نبرد بکشتش به رایگان رستم

(همان: ۳۶۵)

بریده کله اکوان دیو و هشته به ترک به جای مغر پولاد زرنشان رستم

(همان: ۳۶۳)

او سلیمان بُد و او عیسی و او موسی بود نوح و یونس او همره در دریا بود

(همان: ۱۵۴)

هست یار آذر و چون پور آذر هر زمان آتش نمرود را چهرش گلستان می کند

(همان: ۳۹۵)

پس به اسپاهان شد و بر تختگه مأوا گرفت در جهان داری سبق ز اسکندر و دارا گرفت

(همان: ۸۳)

و نمونه‌های دیگر: سیروس و جادوان بابلی (بهار، ۱۳۹۰: ۲۶۶)؛ چاه ویل (همان: ۱۴۰)؛ رستم و شغاد (همان: ۳۶۴)؛ ادریس نبی (همان: ۳۳۴)؛ فرعون (همان: ۳۷۲)؛ فرعون، موسی و عصای موسی (همان: ۴۳۲)؛ گلشه و آدم (همان: ۳۷۳)؛ یوسف (همان: ۴۴)؛ یوسف مصری (همان: ۵۳۵)؛ صنم سامری، موسی و هارون (همان: ۳۷۸)؛ سد اسکندر و دارا (همان: ۹۴)؛ جاماسب و یاجوجیان (همان: ۳۲۳) و....

روح ایران پرستی و اسلام دوستی بهار به شعر او صبغه‌ای از حماسه بخشیده و در بینش اساطیری بهار حال و هوای حماسی از عناصر غالب قصاید او به شمار می‌آید. بهار آفاق اسطوره‌ای و باستانی ذهن خودش را حتی در چامه‌ای که برای کودکان دبستانی و تحت

عنوان «سرود مدرسه» سرود، نیز تعمیم داد و از این سرود که قاعدتاً زبانی ساده و کودکانه دارد، عناصر ایران‌دوستی و کهن‌گرایی به وضوح به چشم می‌آید:

ما همه کودکان ایرانیم	مادر خویش را نگهبانیم
همه از پشت کیقباد و جمیم	همه از نسل پور دستانیم
زاده کورش و هخامنشیم	بچه قارن و نریمانیم
پسر مهرداد و فرهادیم	تیره اردشیر و ساسانیم
ملک ایران یکی گلستان است	ما گل سرخ ایران گلستانیم
چون نیاکان باستانی خویش	راستگوی و درست پیمانیم
پارسی زاده‌ایم و پاک سرشت	کز نژاد قدیم آریانیم

(همان: ۴۳۱)

در مجموع، باستان‌گرایی و بیش‌اساطیری بهار را می‌توان معلول مؤلفه‌هایی چون: علاقه‌های فردی و استعداد ذاتی او، پرورش در محیط و مجامع ادبی کهن‌گرای خراسان، تأثیر تربیت‌ها و آموزه‌های پدری، میهن‌پرستی و وطن‌دوستی او، اشراف و آگاهی او نسبت به تاریخ ایران، غور و تحقیق او در منابع کهن و... دانست.

## ۲-۴- بهار و مدرنیسم

مدرنیته از مباحث پردامنه‌ای است که جامعه ایران در قریب به دوست سال گذشته، میان کشاکش آن با سنت به سر برده و بسیاری از شاعران نیز در سده گذشته آن را درک و تجربه کردند. برای مدرنیته نیز مانند بسیاری از مکاتب فکری جدید، تعریف دقیق و جامعی نمی‌توان به دست داد و نسبت به مبدأ آغاز آن نیز اتفاق نظر وجود ندارد. مدرنیته با وجود این که در علوم اجتماعی، تاریخ‌نگاری و فلسفه امروز از تداول عام و جهان‌شمولی برخوردار است، اما همچنان یکی از مبهم‌ترین اصطلاح‌ها نیز به شمار می‌آید (احمدی، ۱۳۹۰: ۳). برخی از منتقدان غربی معتقدند که گرداب زندگی مدرن از سرچشمه‌های بسیاری چون کشفیات بزرگ در قلمرو علم فیزیک، صنعتی شدن امر تولید، افت و خیزهای

عظیم در شمار و ترکیب جمعیت، مکانیزم نظام‌های ارتباط جمعی، دولت‌های ملی با ساختار و عملکردی بوروکراتیک، جنبش‌های اجتماعی توده‌ای، سیلاب بزرگ بازار جهانی سرمایه‌داری و... تغذیه شده است (برمن، ۱۳۸۰: ۱۵). همچنین در حالی که بسیاری باور دارند که «مدرنیته یعنی روزگار پیروزی خرد انسانی بر باورهای انسانی (اسطوره‌ای، دینی، اخلاقی، فلسفی و...) رشد اندیشه علمی و خردباوری، افسون شدن اعتبار دیدگاه فلسفه نقادانه که همراهند با سازمان‌یابی تازه تولید و تجارت، شکل‌گیری قوانین مبادله کالاها و به تدریج سلطه جامعه مدنی بر دولت» (احمدی، ۱۳۷۳: ۹) است، برخی از پژوهشگران، مدرنیته را دورانی تاریخی دانسته و بر این باورند که مدرنیسم پس از رنسانس فرهنگی در اروپای پس از قرون میانی آغاز شد و رشد شهرنشینی، گسترش و توسعه علوم جدید، پدید آمدن نهادهای جدید اجتماعی، سیاسی، آموزشی، پدید آمدن یک قلمرو همگانی برای بحث و گفت و شنود، از میان رفتن تدریجی نظام‌های سنتی، حضور مردم در فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی، و... را از ویژگی‌های برجسته این دوران برمی‌شمارند (حقیقی، ۱۳۹۱: ۱۹۲).

برخی از تحلیل‌گران سابقه تجدّدخواهی در ایران را به دوران پیش از مدرن نسبت می‌دهند و معتقدند که به لحاظ تاریخی، دست کم از دوره صفویه با ایجاد یک حکومت مرکزی نسبتاً پایدار، مفاهیم مدرن هویت فرهنگی و سیاسی بیان آشکاری داشته است و هویت جدید ملی در ایران فقط ساخته و پرداخته دوران مدرنیته نیست (آجودانی، ۱۳۸۲: ۴۲). با وجود همه این‌ها، دوران نهضت مشروطیت در ایران، نقطه عطفی در تلاقی بین سنت و مدرنیته است و جامعه ایران در این دوره در آستانه رویارویی میان ایده‌ها، نهادها و خصایص مدرن با آداب و رسوم و نگرش‌های سنتی قرار گرفت، به عبارت دیگر، «جنبش مشروطیت بازتاب نخستین کوشش فراگیر ایرانی برای تطبیق ایده اروپایی مدرنیته با شرایط اجتماعی ایران است. با آن که مفاهیمی چون عرفی‌گرایی به همراه این جنبش در گفتمان سیاسی ایران باب شد، اما می‌توان گفت که جنبش مشروطه، در نهایت، تلاش نافرجامی بود برای بومی کردن گرایش‌های مطلق‌انگار مدرنیته» (میرسپاسی، ۱۳۸۵: ۱۱۱).

چنان که پیش تر اشاره شد، بهار دارای شخصیتی چند بُعدی، و ساحات زندگی و اندیشه او تلفیقی از لایه‌های چندگانه کهنه و نو است. وی را می توان از شاعران و مبارزان دوره دوم مشروطه دانست که در فاصله بین سنت و مدرنیته و در دو اقلیم متفاوت قدیم و جدید ایستاده است. به لحاظ علاقه و پایبندی به سنت‌ها و آیین و آداب و رسوم کهن ایرانی، بهار شاعری است کاملاً سنت‌گرا و شیفته مفاخر و مآثر پیشینیان، اما به لحاظ سیاسی و ایده‌های روشنفکرانه، سیاست‌مدار و شاعری است کاملاً مدرن و متجدد و آشنا با مسائل روز. در اشعار او نشانه‌های تطابق با مظاهر مدرنیسم کم نیست، تا جایی که در بیانی پارادوکسی می توان گفت بهار قصیده‌پردازی نوجو یا سنت‌گرایی متجدد است.

بهار اگرچه به لحاظ بُعد و پیشه شعری و شخصیت ادبی، شاعری سنت‌گراست و به تعبیر دقیق‌تر «یکی از پرفروغ‌ترین شعله‌های قصیده‌سرایی در طول تاریخ ادبی ماست» (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۰: ۳۸۷)، اما سایر ابعاد شخصیت او نیز دارای ویژگی‌های منحصری است. جدای از سیاست که پیشه اصلی اوست، جنبه‌های ممتاز دیگری نیز در وجود بهار جمع شده است و در اصطلاح می توان او را ذوجوانب نامید، چنان که ادیب، مورخ، مصحح، استاد دانشگاه، پژوهشگر، روزنامه نگار، نویسنده و مؤلف و... سایر جنبه‌های وجودی او را تشکیل می دهد (ر.ک: محجوب، ۱۳۷۸: ۱۹۵). بدیهی است که این ابعاد از وجوه شخصیت بهار، متأثر از تحولات عمیق جامعه ایران در آغاز قرن بیستم است که در پیوند با مدرنیته و تأثیر گسترده آن، شکل گرفته است. علاوه بر انتخاب او از سوی مردم به عنوان نماینده و ورود او به مجلس که این انتخاب، خود از مظاهر جدید مدرنیته است، روزنامه‌نگاری بهار یکی از مهمترین نشانه‌های آشنایی و پیوند او با مدرنیسم است.

وطن‌پرستی و آزادی‌خواهی و قانون‌گرایی بهار، نوعاً محصول تحولات جوامع شرقی از جمله ایران در اواسط قرن نوزده میلادی است که در رویارویی با مظاهر مدرنیسم و رشد مصادیق و مفاهیمی چون استقلال، ناسیونالیسم، آزادی و قانون، شکل و شدت گرفته است. گفتنی است، «مفهوم آزادی نزد اصلاح‌طلبان ایران، خود قانون بود. هیچ آزادی فردی بیرون از چهارچوب قانونی میسر نمی‌شد، خواه در اروپا و خواه در ایران. اما به سبب فقدان

هر گونه چهارچوب قانونی در جامعه ایران، این نکته روشن بود که بدون قانون هیچ آزادی در میان نخواهد بود» (همایون کاتوزیان، ۱۳۹۱: ۱۱۴).

مفهوم آزادی در شعر بهار مفهوم مدرنی است و در بنیاد نظری اندیشه‌اش، در اساس با مفهوم استقلال ایران، همخوانی و هم‌آهنگی و حتی همانندی دارد. منظور او از آزادی و قانون خواهی حتی آنجا که از تجلی‌های مدنی و اجتماعی آزادی، یعنی آزادی بیان، قلم، احزاب و... سخن می‌گوید، بیشتر متوجه همین مفهوم بنیادی یعنی استقلال ایران است. در ذهن او و در شعر او، آزادی بدون استقلال سیاسی ایران و استقلال سیاسی بدون ایجاد حکومت مقتدر مرکزی، دست یافتنی نیست. حکومتی که مبتنی بر قانون باشد، چرا که بدون قانون و حکومت قانون، هیچ تضمینی برای آزادی یا استقلال وجود ندارد (آجودانی، ۱۳۸۲: ۲۴).

هسته مرکزی مانیفست ادبی و سیاسی بهار را اندیشه تجدّد و اصلاح تشکیل می‌دهد. او از همان آغاز که روزنامه نوبهار را راه‌انداخت، اگرچه با مخالفت و آزار بسیاری از سوی سنت‌گرایان روبه‌رو شد، اما از ایده‌های اصلاح‌طلبانه خود دست نکشید و بر باورهای خود ایستادگی کرد. بهار که هرگز در هیچ یک از مسالک سیاسی و ادبی خود، جانب افراط و تفریط نگرایید، در بحبوحه جنگ جهانی اول، درک و دریافت دقیقی از مدرنیته دارد و اشتیاق عمیقی به اصلاح و تجدّد نشان می‌دهد و بر این باور است که کشور ایران فرتوت و ویرانه گشته و باید خون تازه‌ای در رگ‌های آن تزریق کرد تا جانی دوباره یابد:

یا مرگ یا تجدّد و اصلاح	راهی جز این دو پیش وطن نیست
ایران کهن شده است سراپای	درمان جز این دو پیش وطن نیست
عقل کهن به مغز جوان هست	فکر جوان به مغز کهن نیست
ز اصلاح اگر جوان نشود ملک	گر مُرد جای سوگ و حزن نیست

(بهار، ۱۳۹۰: ۲۳۳)

بهار همچنین در حالی که به پدیده نوپای جمهوری و رویکردهای دموکراتیک با دیده تردید و احتیاط می‌نگرد، اما در دفاع از اصلاحات و پدیده‌های مدرنی چون قانون، تمام قد



می‌ایستد و بر این باور است که «آزادی و اصلاح بود لازم و واجب» (همان: ۳۰۷) و برای اصلاح وطن باید تن به قانون داد و راه آزادی و اصلاح را در استقرار و حاکمیت قانون می‌داند. تردیدی نیست که بهار در روند تحولات اجتماعی ایران متأثر از مدرنیته و تولیدات و دستاوردهای علمی آن بوده است و ضمن آشنایی مختصر با زبان‌های غربی، بر اهمیت منابع و متون و تحقیقات غربی نیز واقف بود.

تجدّد در تصوّر بهار مشتمل بر تغییر بنیادی نظام اداری و حقوقی کشور نیز می‌شود. وی معتقد است که «هان عهد تجدّد است» (همان: ۳۲۸) و باید همه اضلاع این «کهنه شش هزار ساله» را از نو احیا و اصلاح کرد:

بایست نخست کردش احیا	ز اصلاح مزاجی و اداری
و آنگاه پیای داشت او را	با تقویت درستکاری
وز برق تجدّدش سراپا	نو کرد به فر کردگاری
تجدید فنون و علم و انشا	اصلاح عقیدتی و کاری

(همان: ۳۲۸)

بهار در عین استفاده از اسلوب زبان قدیم و گرایش به الگوهای باستانی و اسطوره‌ها، نسبت به امور جاری جامعه خود، هرگز بی‌توجه نیست و زبان او به‌رغم برخوردار از ساختار کهن، پر است از واژه‌های جدید و اصطلاحات روزآمد و تعابیر تازه. هم‌چنان که بسیاری از واژه‌های متروک اوستایی و پهلوی و فرس قدیم را در شعرش احیا کرد، گاه به تعابیر فراموش شده ادبیات عرب در جملات فارسی شکل بومی داده، شعرهایی با لهجه بومی (مشهدی) و نیز در سروده‌هایی متل‌وار برای کودکان طبع آزمایی کرده و از واژگان و اصطلاحات روزمره یا ژورنالیستی برای تنوع دادن به بعضی شعرهای خود چیره دستانه، سود جسته است (سپانلو، ۱۳۸۲: ۱۴۵). از واژه‌ها و اصطلاحاتی که محصول دوران مدرنیسم و تکنولوژی‌های مدرن است در متن اشعار بهار به خوبی می‌توان سراغ گرفت، نظیر: بنزین، قیر، راه آهن، نفت، بمب، معدن، موتور، دستگاه برق، کارخانه نفت، کامیون، موتورسیکلت، سینما و... که همگی از واژه‌ها و ترکیبات جدیدند. بهار در تماشای مظاهر

مدرنیسم مانند پالایشگاه نفت آنگاه که از سوی کمپانی نفت ایران و انگلیس، همراه گروهی از وزیران و نمایندگان مجلس شورای عالی به مسجد سلیمان دعوت می‌شود، می‌گوید:

این شگفتی بین که از هم‌خوابه قیر سیاه  
چون مجزا نفت و بنزین فروزان کرده‌اند  
نفت‌ها در دیگ‌ها انباشته و ز لوله‌ها  
سوی آبادان رود کاین گونه فرمان کرده‌اند  
(بهار، ۳۴۸: ۱۳۹۰)

از دیگر قصایدی که بهار در واپسین دهه زندگی‌اش در توصیف اوضاع روز و اصلاحات و ترقیاتی که نصیب کشور شده بود، سرود، قصیده «دیروز و امروز» (همان: ۵۳۸) است که شاعر تأثیر پدیده مدرنیسم را در مقایسه با گذشته و حال نشان می‌دهد و می‌گوید:

یک روز راه‌ها همه خراب بود  
امروز راه آهن از این سر بدان سراسر است  
یک روز راه شوسه چو بر چهر، خال بود  
امروز راه شوسه چو بر صفحه مسطراست  
یک روز کارخانه در این مملکت نداشت  
امروز کارخانه فراوان و دایر است  
یک روز قند و بافته این مملکت نداشت  
امروز قند و بافته در مملکت پر است  
یک روز ساربان به زمین بود گام زن  
امروز بر هوا خلبان آشناور است  
یک روز بود ناوگکی در خلیج  
امروز چند کشتی جنگی شناور است  
(همان)

در قصیده «در پرده سینما» (دیوان: ۴۱۵) توالی حوادث جهان را با بیانی گیرا و مؤثر خاطر نشان می‌کند. نقش‌هایی را که بر این پرده جنبنده بدیع دایم در حرکت هستند با نقش وجود خلق جهان می‌سنجد و از آن به راز پرده‌دار راه می‌جوید و این همه عبرت و حکمت او در قالب سخت‌ترین و محکم‌ترین سخنان است که حتی در بعضی از آنها وزن و قالب زیاده کهنه و فرسوده به نظر می‌رسد (زرین کوب، ۱۳۷۰: ۳۷۸). او بر اهمیت زبان واقف بوده و سبک و ساختارهای ادبی و نقد را نیز به درستی می‌شناخت، چنان که پاسخ و

نقد او به انتقادات عباس اقبال در مجله دانشکده یکی از درخشان‌ترین پاسخ‌های مستدل و نقدهای علمی بهار است که قدرت نقد و استدلال او را به تصویر می‌کشاند (ر.ک: بهار، ۱۳۵۵: ۱/۲۲۳).

بهار به رغم آنکه در میان شاعران متأخر و معاصر، بیش از همه به شاعری سنت‌گرا و کلاسیک شهرت دارد، اما به ضرورت نو شدن در شعر آگاه است و اهمیت دگردیسی و نو شدن ساختار و فرم شعر را به خوبی درک کرده است و گویی از تعبدات قالب‌های قدیم و ساختار کهن خسته و دل‌زده شده که با خود چنین می‌گوید:

بهارا همّتی جو اختلاطی کن به شعر نو  
که رنجیدم ز شعر انوری و عرفی و جامی  
(بهار، ۱۳۹۰: ۴۲۰)

مضامین سروده‌های بهار عمدتاً از وقایع جامعه نشأت می‌گیرد و چنین می‌نماید که «در سروده‌های بهار کم‌تر اثری می‌توان یافت که قبلاً مضمون آن را به نثر نیندیشیده باشد» (پارسی‌نژاد، ۱۳۸۵: ۴۸۴).

## ۲-۵- سنت و مدرنیسم (تقابل ذاتی و تعامل ناگزیر)

سنت و مدرنیسم دو سوی متقابل و در عین حال ملازم هم هستند که هر جامعه‌ای در گذار از گذشته به آینده و در فرایند تحولات مداوم و روزانه خود با این دو قطب متباین روبه‌رو است. سنت ریشه در سده‌ها و هزاره‌های گذشته و تاریخ دارد و چندان میل و میانه‌ای با دگردیسی ندارد، اما از دگر سو مدرنیسم نگاهش به اکنون و آینده است و روی به افق زمان پیش رو دوخته است. سنت تمام ادیان و اساطیر و حتی آداب و آیین‌ها را در خود گنجانده و مجموعه برجای مانده از گذشته و تاریخ است، به عبارتی دیگر تمام تارهای سنت از بود تاریخ و لایه‌های گذشته اقوام و ملت‌ها بافته شد و ستون فقرات آن در متن و بنیاد تاریخ نضج گرفته و استوار است، در حالی که مدرنیسم دارای ساختاری متغیر و دگرگون شونده است. سایه‌های سنت و مدرنیسم در تمام اضلاع و قامت تمدن‌ها و فرهنگ‌های ملل گسترانیده است و پایه تمام جوامع رو به رشد در بستر این دو قطب متضاد

دوخته شده است. سنت و مدرنیسم به رغم تقابل و تضاد ذاتی که دارند همواره با یکدیگر در حال تعامل هستند. سنت و مدرنیسم در همه اضلاع و لایه‌های فرهنگ، ادبیات، شعر، زبان، سیاست، مدنیت، تاریخ، ادیان و... هر اجتماعی قابل درک و دریافت است. تاریخ، ادیان، اساطیر، آیین‌ها و آداب برجای مانده از روزگاران گذشته پیکره سنت‌ها را تشکیل می‌دهد در حالی که مدرنیسم نگاه تحوّل‌خواهانه و متجدّدانه است و مظاهر آن در توسعه و تکنولوژی‌های جدید نمودار است.

ریشه‌ها و نشانه‌های مدرنیسم در ایران را می‌توان تا روزگار صفویه پیش برد و رگه‌های آن را از آن روزگار پی گرفت، اما نسیم مدرنیسم به طور محسوس از اواسط حکومت قاجار در ساختار سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و... جامعه سنتی ایران وزیدن گرفت و شاعران نیز از جمله بازتاب دهندگان ارتعاشات این امواج بودند. از همین روزگار است که صداهایی چون،

در تجدید و تجدد و اشـد ادبیات شـلم شوربا شد

(ایرج میرزا، ۱۳۵۳: ۱۲۲)

به گوش می‌رسید. بهار شاعری برخاسته از این دوران است و شعر او دارای جنبه‌های متضادی از سنت و مدرنیسم است. او که در پیوند و دلبستگی عمیق به گذشته تاریخ و فرهنگ ایران و نیاکان خود، می‌سراید:

ما همه کودکان ایرانیم	مادر خویش را نگهبانیم
همه از پشت کیقباد و جمیم	همه از نسل پور دستانیم
زاده کورش و هخامنشیم	بچه قارن و نریمانیم
پارسی زاده‌ایم و پاک سرشت	کز نژاد قدیم آریانیم

(بهار، ۱۳۹۰: ۴۳۱)

از دگر سو آرام آرام ظهور و پیدایش تجدد و مدرنیسم را درک کرده و تعامل با آن را اجتناب ناپذیر پنداشته و راهی جز نو شدن و اصلاح را پیش روی وطن نمی‌بیند:

یا مرگ یا تجدّد و اصلاح راهی جز این دو پیش وطن نیست

(همان: ۲۳۳)

### ۳- نتیجه‌گیری

بهار شاعری کلاسیک و کهن‌پرداز است که در آستانه گرایش‌های عظیم شعر به شیوه‌های نو، هم‌چنان به قصیده و اسلوب قدما وفادار و متعهد است. شعر او دارای مضامین متنوع و موضوعات فراوانی است و حجم بزرگی از دل‌بستگی و علاقه‌های او به اساطیر و داستان‌های تاریخی است و در اشعار او اشارات مکرر به اساطیر کهن و روزگار باستان و سرگذشت ادیان و پیامبران آمده است.

شبکه ذهن بهار دارای تمایلات و گرایش‌های دوگانه کهنه و نو است. به لحاظ تاریخی، بهار دارای ذهنی اسطوره‌پرداز و باستان‌گرا است و شیوه او نیز ادامه اسلوب استادان قدیم و کلاسیک شعر فارسی است. اشارات و تلمیحات اساطیری و تاریخی و داستان‌های ادیان و اقوام یکی از مهم‌ترین عناصر ماهوی قصاید بهار است.

زبان او نیز متأثر از ذهن باستان‌گرا و تاریخ‌پسند اوست، از سوی دیگر، بهار مرد سیاست‌بده و درایت‌او در درک و تحلیل زمان و جامعه دوره خود زبانزد است.

بهار در روزگار تجلی و رشد مدرنیسم در جوامع شرقی به ویژه ایران، از مدافعان تجدّد و اصلاح جامعه است و به رغم دل‌بستگی به تاریخ و روزگار باستان و سرگذشت ادیان، از مظاهر و ماهیت مدرنیته و تجدّد غافل نیست و علاقه عمیقی به نو شدن ساختار سیاسی و اجتماعی جامعه دارد.

سیاست‌پیشگی بهار در آشنایی او با تکنولوژی و تجدّد و دست‌آوردهای مدنی جدید نقش شایسته‌ای داشته است. او علاوه بر پیروی از الگوهای کهن شعر فارسی و اشتها به قصیده‌پردازی به شیوه قدما، در مناصب و پیشه‌های جدید نظیر استادی دانشگاه، محقق، مؤلف، مصحح، منتقد و... نیز به طور اکمل درخشید و در کسوت وزارت و وکالت هم سالیان دراز موی سپید کرده است. زندگی و اندیشه و آثار او دارای دو سوی قدیم و جدید است. او هم اسطوره‌پرداز و کهن‌گراست و هم متجدّد و مدرن، تا جایی که می‌توان

گفت وسعت اندیشه بهار در مرزهای مطولی از اساطیر و ادیان تا ظهور مدرنیسم و تجدّد گسترده است و موضوعات شعر او در این دو سو در نوسان است.

### فهرست منابع

#### الف) کتاب‌ها

۱. آجودانی، ماشاءالله. (۱۳۸۲). **یا مرگ یا تجدّد**. تهران: اختران.
۲. احمدی، بابک. (۱۳۷۳). **مدرنیته و اندیشه انتقادی**. چ اول. تهران: نشرمرکز.
۳. \_\_\_\_\_ (۱۳۹۰). **معمای مدرنیته**. چ هفتم. تهران: نشرمرکز.
۴. الیاده، میرچا. (۱۳۸۶). **چشم اندازهای اسطوره**. جلال ستّاری. چ دوم. تهران: نشر توس.
۵. \_\_\_\_\_ (۱۳۸۹). **رساله در تاریخ ادیان**. جلال ستّاری. چ چهارم. تهران: نشر سروش.
۶. برمن، مارشال. (۱۳۸۰). **تجربه مدرنیته**. مراد فرهادپور. تهران: طرح نو.
۷. بهار، محمد تقی. (۱۳۵۵). **بهار و ادب فارسی**. محمد گلبن. چ دوم. تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی.
۸. \_\_\_\_\_ (۱۳۷۱). **تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران**. چ چهارم. تهران: امیرکبیر.
۹. \_\_\_\_\_ (۱۳۹۰). **دیوان اشعار بهار**. تهران: نگاه.
۱۰. بهار، مهرداد. (۱۳۸۹). **پژوهشی در اساطیر ایران**. چ هشتم. تهران: آگه.
۱۱. پارسی نژاد، ایرج. (۱۳۸۵). **تلقی بهار از شعر (ارج نامه ملک الشعراى بهار)**. تهران: میراث مکتوب.
۱۲. حقیقی، شاهرخ. (۱۳۹۱). **گذار از مدرنیته؟ نیچه، فوکو، لیوتار، دریدا**. چ پنجم. تهران: آگه.
۱۳. زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۶۹). **در قلمرو وجدان**. تهران: علمی.
۱۴. \_\_\_\_\_ (۱۳۷۰). **با کاروان حله**. چ ششم. تهران: علمی.
۱۵. سپانلو، محمدعلی. (۱۳۸۲). **بهار**. چ دوم. تهران: طرح نو.

۱۶. شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۹۰). *با چراغ و آینه*. چ سوم. تهران: سخن.
۱۷. قاضی مرادی، حسن. (۱۳۹۰). *اسطوره اندیشی جماعت ما (مجموعه گفتگوها)*. چ سوم. تهران: هرمس.
۱۸. محجوب، محمدجعفر. (۱۳۷۸). *خاکستر هستی*. تهران: مروارید.
۱۹. مختاری، محمد. (۱۳۷۹). *اسطوره زال*. تهران: توس.
۲۰. میر انصاری، علی. (۱۳۸۵). *ارج نامه ملک الشعراى بهار*. تهران: میراث مکتوب.
۲۱. میر سپاسی، علی. (۱۳۸۵). *تأملی در مدرنیته ایرانی*. جلال توکلین. تهران: طرح نو.
۲۲. همایون کاتوزیان، محمدعلی. (۱۳۹۱). *ایران جامعه کوتاه مدت*. تهران: نشر نی.
۲۳. یاحقی، محمدجعفر. (۱۳۷۵). *فرهنگ اساطیر و اشارات داستانی در ادبیات فارسی*. تهران: سروش.
۲۴. یوسفی، غلامحسین. (۱۳۷۸). *چشمه روشن*. تهران: علمی.

